

گزارش شترنگی

و نهادن وینردشیر

بقلم آقای ملک الشعرا بهار

ترجمه از پهلوی

مقدمه

«اگر چه معلوم نیست که این قبیل اسبابهای لعب را یکسفر اختراع کرده باشد وبعید مینماید که یکتن بتواند اینهمه قواعد متین و منظم و دقایق پیچاپیچ و در همان حال بدیع و زیبا اختراع کند، و بتجربه نیز پیوسته است که غالب مخترعات بشر مسبوق به سابقه و متکی باختراعی کوچکتر میباشد که بتدریج هر کس چیزی بر آن ضمیمه کرده تاپس از طول زمان چیزی حساسی و کامل از کار در آمده است بعید نیست شطرنج درهندوستان اختراع شده باشد و نرد درایران، لیکن بعید مینماید که این هر دو چنانکه در ذیل خواهیم خواند از مخترعات افراد واحدی باشند، مخصوصاً که در داستان کارنامه اردشیر بابکان (متن پهلوی) می بینیم که این آلات از زمانی قدیم تر در ایران وجود داشته، چنانکه در کارنامه مینویسد: «و اردشیر ... به یاری یزدان به چوگان و سواری، چترنگ، وینردشیر و دیگر فرهنگ از آنان همگی چیر تر و برتر بود ...» و چون مأخذ اختراع شطرنج و نرد در هند و ایران از طرف دیب سرم و بزرگمهر از همان قبیلهاست که کارنامه اردشیر و امثال آن، و بالاخره هر دو از مأخذ کهنه ملی و رسالات پهلوی است، متحیریم که کدام یک را درست بدانیم آیا اینکه شترنج و نرد قدیم است و اردشیر بابکان در زمان جوانی که بخدمت اردوان آخرین پادشاه اشکانی بوده آنرا با دیگر فرهنگها خوب میدانسته، یا چنانکه از کتاب (مادیکان شترنج) بر میآید، این هر دو در عصر انوشیروان اختراع شده است؟

باینجوگان از مد نظر ادب، خاصه که در شماره ۶ آن مجله شرفه (مقاله داستان بزرگمهر) ذکر می آید از این کتاب بمیان آمده، مناسب دید عین رساله ای را که جاماسب ازانه بنام (متون پهلوی) دربعیثی بطبع رسانده است ترجمه کرده، و تقدیم خوانندگان بنماید، و پس از آن نیز کتاب (یادگار بزرگمهر) را که هموطبع کرده است و ترجمه نموده ام در صورت صواب و رغبت فضلا تقدیم خواهد داشت.

در خانمه اشاره میکنند که در این ترجمه برخی از لغات پهلوی را عیناً خواهیم نوشت و ترجمه آنرا بین الهالین خواهیم نهاد تا چند لغتی که ممکنست بکار آید نیز براین ترجمه علاوه شود، و نیز هر جا مراد توضیح مطلب است آنرا بین دو هلال جای داده، و هر جا که مقصود الحاق کلمه ای برای تکمیل مفهوم جمله بود آنرا بین دو قلاب [] زاویه دار نهاده است.

ملک الشعرا بهار

بنام یزدان

ایدون گویند که اندر خدائی (پادشاهی) خسرو و انوشه روان از دیپ سرم ^۱ ، بزرگ شهریار هندوان شاه ، بر آزمودن (برای آزمایش) خرد و دانائی ایران شهریان ، و نیز سود خویش نگر بدن را (وبملاحظه منافع خویش) چترنگ ، چنین دخت (جفت - برد و صف) شانزده تایی از زمره خوب و شانزده تایی از یا کند (یا قوت) سرخ ، ساخت و فرستاد . ابا آن چترنگ ، هزار و دوصد اشتر بار زرو سیم و گوهر و مروارید و جامه ، نودفیل و چیزهای پربها ^۲ [همراه] کرد و با آن فرستاد . و تخت ریتوس [یکی از معتمدان دیپ سرم] که اندر هندوستان بگزین (گزیده - فرد) بود با آن فرستاد .

و به فروردك (فرورده - منشور و نامه) ایدون نبشت که : باید چنانکه شما بنام شاهنشاهی بر ما همه شاهنشاهید ، باید که دانایان شما از آن ما دانایان باشند . اگر ^۳ چم این چترنگ گزارید و یا ساوا باژ فرستید (یا قاعده این شترنج را استخراج کنید و یا باج و ساو فرستید) . شاهانشاه چهار روز زمان خواست و هیچکس نبود از دانایان ایران شهر کجا چم آن چترنگ گزاردن شایست .

۱ - مورخان ویرا - دیو سرم - دیوسارم - دابشلیم و غیره ضبط کرده اند - فردوسی اورا (رای) ضبط کرده است .

۲ - در متن : وش چیزی ماد گیک ، نوشته شده ، وش و او عطف است با ضمیر و (پس) هم معنی میدهد - و ماد گیک از کلمه ماد گ است که ماده شده و آماده که امروز مستعمل است کلمه منفی ماده است . ماده بمنی بریه است و حیوانات ماده را هم شاید از همین قرار ماده گفته اند که پربها و مفید بوده اند - و آماده بمعنی بی بها و بی خرج است ، و آماده شدن چیزی کنایه از آنست که دیگر خرجی ندارد و زحمت و کلفتی در تدارك آن نبایست متحمل شد .

۳ - اینجا (اگر) بمعنی (یا) آمده و فردوسی هم این معنی را مکرر آورده است ، انوری هم آنرا گاهی استعمال کرده است - شمس قیس رازی گوید : استعمال (اگر) بجای (یا) از مختصات لهجه سزخس است ، ولی ظاهراً اشتباه کرده بدلیل آنکه بلعمی هم در ترجمه طبری آنرا آورده و این کتاب هم که محتمل است در فارس یا مغرب ایران تدوین شده باشد آنرا استعمال کرده است .

سد یگر روز بزرگ مهر بوختگان ابرپای استاد (برپا ایستاد). پس گفت که انوشه بوید (جاودان ماند) من چم این چترنگ تا امروز از آن روی بنگزاردم (از آن روی استخراج نمودم) تا شما و هر که بایران شهید بدانید که اندر ایران شهر من داناتر مردم.

من چم این چترنگ، خواربها گزارم (قاعده این .. را باسانی استخراج کنم) و ساو باژ، از دیپ سرم ستانم، و هر آینه نیز دیگر چیزی کنم [او] بر دیپ سرم فرستم، کش گزاردن نتوان. و پس دوباره ساو من [ازوی] بگیرم. و باین بیگمان باشید (متیقن باشید) که شما به شاهنشاهی ارزانی آید، و دانایان ما از آن دیپ سرم داناترند.

شاهنشاه سه بار گفت که زه^۱ بزرگ مهر - تخت ریتوس ما! پس دوازده هزار جوجن^۲ (درهم) بر بزرگ مهر فرمود بخشیدن. روز دودیگر، بزرگ مهر: تخت ریتوس [را] به پیش خواست، و گفت که دیپ سرم این چترنگ به چم کارزار همانا کرد (مانند کرد) و او دوسر خدای کرد - شاه بر ما دیاوران، (دوسر خدای کرد - بحساب دو شاه) بر راست و چپ. فرژین بر ارتشتاران (جنگیان) سردار همانند، پیل بر پشت اسپانان (ظاهرأ: پاسبانان) سردار همانند. و اسب به سواران سردار همانند. پیاده بآن پیادگان^۳ همانند، پیش رزم. پس دیگر، تخت ریتوس چترنگ نهاده یا بزرگ مهر بازید، و بزرگ مهر سه دست از تخت ریتوس برد، و پدش (بدین سبب - سبب او) بزرگ رامش بر همه کشور آمد.

۱ - در متن: زیش، ضبط شده و ظاهرأ (زیه) بوده و غلط نساخ است، چه (زیش) بیهلوی، ضمیر مضاف مستقل است که (کش) معنی میدهد، و از ماده (زی) بمعنی (حیات) چنین ترکیبی بنظر نویسنده نرسیده. و بملاو، لفظ (زیه) که بعدها (زه - وزهی) از آن درست شده نیز از ماده (زی) بمعنی حیات است و معنی آن (نمیری) است. و بهر صورت چه (زیش) چه (زیه) ترجمه همان است که در متن شده و بی تفاوت است.

۲ - این لغت را (زوزن) هم خوانده اند، ولی فرهنگها جوجن ضبط نموده اند

دیگر، تخت ریتوس ابر پای استاد. پس گفت که انوشه بوید، ایزد این برز و فره وهماوندی (همه چیز داری - ثروت. ظ.) و پیروز گری بر شما داد، ایران و انیران خدائید، چند [گذشت] تا دانایان هندوستان این چترنگ چنین دخت (بدوصف - جفت) نهادند، و به بس ارگ^۱ (مواظبت و ملاحظه. ظ.) و رنج باینجای آورده نهادند. هیچکس گزاردن نتوانست، بزرگ مهر شما از آسان خورد (خورد ذاتی - عقل غریزی) خویش، [به] چنین خواربها و سبکها بر گزارد. (بدین آسانی حل کرد).

پس (تخت ریتوس) آن اند خواسته (آمنبلخ پولی که آورده بود) بر گنج شاهنشاه گسیل کرد.

شاهانشاه، دو دیگر روز بزرگ مهر [را] به پیش خواست، و به بزرگ مهر گفت که: بزرگ مهر ما! چیست آنچه چیزی که گفتمی من کنم (سازم) [و] به دیپ سرم فرستم؟ بزرگ مهر گفت که از دهیو پدان^۲ (پا: شاهان جهان) اندر این هزاره، اردشیر، کرد خردتر (قوی عقل تر) و داناتر بود [و] امن

۱ - خرد، هم خوانده میشود ولی ظاهر آراک بمعنی نگرانی و دید بانی است چه ارک معروف هم بر طبق اسنادی که در دست است بمعنی دیده بان است، و جایی است مرتفع که کوتوال و دیده بان قلعه از آنجا بیرون قلعه را می یابد. تاریخ سیستان در باب ارک شرحی دارد که مؤید این فقره است، در خراسان هم بعضی قلاع ارک دارد و آن عمارتی است بر سردر قلعه که از تمام اینه بلندتر میباشد.

۲ - در ایران قدیم از عهد هخامنشی دیده میشود که مردم کشور بتقسیمات ذیل منقسم شده اند:

۱- نمان - یعنی خانه و خداوندان (نمان پد).

۲ - ویس - یعنی خاندان و عائله بزرگ و خداوندی وی (ویس پد) و اهل بیت مملکت را نیز بدین مناسبت (ویس یوهر - و آسیوهر - و اسپوهران - و اسپوهرکان) می گفته اند.

۳ - زنتو - یعنی عشیره و طایفه که از چندین ویس تشکیل یافته باشد و بزوک آن را (زنتو پد) می گفته اند و این قبیل عشایر چون غالباً بایستی بچووانی و قشلامیشی زندگی کنند و این طرز زیست با دین زردشت مغایرت داشته، در ایران قدیم بنام (زنتو پد) یا (زنتو یور) مصادف نشده ایم.

وینردشیر (تخته نرد) چنین دوخت (بردوصف- جفت) بنام اردشیر نهم،
 تخته‌وینردشیر بر سپندارمذ زمین، همانند کنم، وسی مهرة برسی روز و
 شبان همانند کنم، پانزده سپید بروز همانند کنم، و پانزده سیاه به شب
 همانند کنم؛ گردانه (طاس) هرتائی به گردش اختران و گردش
 سپهر همانند کنم، یک، برهر گردانه‌ای (یعنی خاک یک برهر کعبتین)
 آنگونه همانند کنم که هرزد یک تاست؛ و هر نیکوئی او داده،
 دو، آنگونه همانند کنم؛ چگونه، مینو و گیتی. سه، آنگونه همانند
 کنم، چگونه هومت و هوخت و هوورشت؛^۱ و منش و گوش و کنش
 چهار، آنگونه همانند کنم، چگونه چهار آمیزش که مردم از دوست
 (چهار آخشیجان) پس چهار سوی گیتی: خور آسان و خور بران و نیمروژ
 و اباختر (مشرق و مغرب و جنوب و شمال)؛ پنج، آنگونه همانند
 کنم، چگونه پنج روشنی: خورشید و ماه و ستاره. آتش و رُک^۲
 [که] از آسمان آید؛ شش، آنگونه همانند کنم. چگونه دادن دام
 (خلقت مخلوق) به شش گاه گاهنبار (یعنی شش جشن و نیایش شش
 گاهنبار).^۳

نهادة (نهاد و اساس) وین اردشیر بر تخته ایدون همانند کنم؛
 چون هر مزد خدای، کجا دام (مخلوق) به گیتی داد (یعنی ایجاد
 ۱ - هومت هوخت، هوورشت، یعنی اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک.
 ۲ - مراد (برق) است که (آذرخش) باشد. و در برهان (وزم) را بمعنی
 آتش گرفته است.

۳ - در کتب سنت زرتشتیان آمده است که هر مزد خدای این دنیا را در
 ۳۶۵ روز که یک سال باشد خلق فرمود و شش جشن گاهنبار بدین شکرانه در
 جهان پیدا آمد: جشن نخستین روز پانزدهم از ماه اردیبهشت است که نام آن
 (دی بهمر) باشد و این جشن موسوم است به **میاد یوزرم**. دومین جشن روز
 دی بهمر پانزدهم تیرماه است و آنرا **میاد یوشهم** گویند، سومین در شهر یورماه است
 روزسی ام که انیران روز باشد و آنرا **ییتی شهم** گویند، چهارمین در مهرماه روز*

فرمود) ؛ گشتن و گردش^۱ مهره به [سبب] هر گردانه ، ایدون همانند [کنم] چون مردمان [که] اندر گیتی [پای] بند، و به مینویان (عوالم لاهوت و فردوسها) پیوسته اند و به هفت و دوازده (مراد سبعة سیاره و دوازده برج است) همی گردند و خیزند. چنان است که یک بر دیگر زنند و برچینند، چگونه [که] مردمان اندر گیتی یک بر دیگر زنند، و چون به گردانه ای آن گردش همه برچینند، اندوشیده (یعنی مشابه و مانند) مردمان [است] که همه از گیتی گذران بوند، و چون نیز دوم بار بر نهند (یعنی بار دوم باز مهره ها را برچینند و از سر گیرند) اندوشیده مردمان که به رستاخیز همه باز زنده شوند.

شاهانشاه کجا آن سخن شنود، را مشی بیود (خوشحال شد) و فرمود دوازده هزار اسب تازی، هم موی (همرنک) پای تاسر به زر [و] مروارید، و دوازده هزار مرد جوان گزیده از ایرانشهر، دوازده

سیام و انیران روز است و آنرا **ایاثریم** خوانند، پنجمین در دیماه و بهرام روز که روزیستم است و آنرا **میدیاریم** خوانند، ششمین در آخرین روز **اندرگاهان** (خمسه مسترقه) که **وهشتواشت** نام دارد واقع شده و آنرا **همسپتدم** خوانند و در برهان قاطع در لغت (گاه بارها) با لحنی تصحیف ولی مفصل تر ذکر شده است. و املائی اوستائی این لغات ازینقرار است:

مید یوزم

مید یوشیم (برهان: میدیوسمه)

پیتی شیم (« پیتی سهم)

ایاسریم - ایاثریم (برهان: ایاثریم)

مید یارم - مید یاریم (« مید یاریم)

همسپتدم (« همسپتدم)

۱ - دراصل: ورتشن و کرتشن، است. ورتش بمعنی ازحالی بحالی گشتن و کرتش بمعنی چرخیدن و دورزدن است، مراد حالات مختلفه هر مهره ایست بحکم کعبتین ازخاستن و سستن و نیز حرکت کردن از جای خود و دور زدن درخانا و گرد آمدن درخانه خود.

هزار زره هفت کورت^۱ و دوازده هزار شمشیر پولادین پیراسته (صیقلی) هندی، دوازده هزار کمر هفت چشمه و دیگر هر چه اندر دوازده هزار مرد واسب بایست، هر چه برنایماتر (یعنی باهر چه جوانیها و تازگیها) پیرائیدن (پیراستن - هر چه خوبتر تدارك دیدن) بزرگ مهر بوختگان را برایشان سر دار کرد و روزگاری گزیده به نیکودهش و یاری یزدان [اورا] به هندوستان فرستاد.

دیب سارم، بزرگ شهریار هندوان شه، چونشان به آن آئین دید، از بزرگ پختگان چهل روز زمان خواست، هیچ کس نبوداز دانایان هندوان که او چم آن وین اردشیر دانست؛ بزرگ مهر دونیز همچند (دو برابر) آن ساو و باژ از دیب سرم گرفت. و به نیکودهش بزرگ اورنگ، باز به ایران شهر آمد.

گزارش چم شترنگ اینکه [آن بازی] به نیرو [است] چنانکه دانایان نیز گفته اند که پیروزی بخردمندی یابند و از این روی خردمندی و مایه وری دانستن^۲

بازیدن شترنگ اینکه: نگرش و کوشش به نگاهداشتن افزار خود بیش از کوشش در بردن آن دو دیگر (یعنی ملاحظه و کوشش در حفظ مهره‌های خود بیشتر از سعی در بردن مهرهای حریف داشتن) و به اومید افزاز آن دیگر بردن را دست بدنه‌باختن (بامید بردن مهره حریف بد بازی نکردن) و همواره افزار، یکی

۱ - زره هفت کورت، شاید هفت تَرَك باشد - در یادگار زریران نیز زره چهار کورت آورده است.

۲ - این قسمت در اصل نسخه پهلوی قدری مغشوش است و ما خلاصه معنی را با عبارات متن تاجائی که ممکن بود جور کردیم که هم معنی بدست آید و هم سیاق عبارت اصل چنانکه همه جا رعایت شده است از دست نرود.

بکار و دیگران به پهریز (پرهیز و احتیاط) داشتن، و نگرستن بیناد کارها (در اصل: بنیک منشینها بود- یعنی توجه داشتن بقواعد نهادشترنج) - و دیگر چنانچون اندر آئینی نامه^۱ (آئین نامه؟) نبشته است.

انجام یافت به درود و شادی^۲.

۱ - آئینی نامه، ظاهراً همان آئین نامه باشد ویای آخر آن زاید است. آئین نامه کتابی بوده است بزبان پهلوی که مشتمل بر تمام قواعد و رسوم پادشاهی و درباری وقواعد ممالکی و گوی و چوگان و سواری، بازیها و آداب تربیت عمومی و غیره که از بدبختی ظاهراً از بین رفته و جسته جسته نمونهائی از آن در کتب قدمای مورخین و ادبای اسلامی دیده میشود.

۲ - توضیح آنکه فردوسی این روایات را بنظم آورده لیکن دیب سرم را (رای) ضبط کرده و نام (نخت ریتوس) را نیاورده و او را فرستاده رای هند گفته و نیز قاعده و جم نرد و تشبیهات آنرا حذف کرده است و بالجمله بین این روایت با داستان شاهنامه تفاوتهای فاحشی است و چیزی که شاهنامه علاوه دارد داستان (گو) و (طلخند) و علت پیدایش شطرنج است که ظاهراً خودروایتی مستقل بوده و فردوسی آنرا از قول (شاهوی) نقل کرده است.

آیا نباتات می بینند

گر چه نمی توان بیقین گفت که نباتات اشیائی را که در اطراف آنها قرار دارند مانند مامی بینند مع هذا بشوت رسیده است که نباتات را نیز مانند ما یکنوع قوه باصره ای است که از نور متأثر میشود. در بیشتر برگهای درختان و سایر نباتات اعضائیست که کار عدسی دستگاه عکاسی یا مردمک چشم آدمی را می کند. درختانی که در سایه یا در تاریکی و جایی که در آنجا نور کم باشد می رویند درینگونه اعضاء غنی ترند. این اعضاء که باید آنها را دیدگان گیاه خوانند دو کار شایان اساسی انجام می دهند، یکی اینکه نور را به سلولهای برگ منتقل می کنند تا آن سلولها بدستباری نور غذای خود را از اسید کربنیک هوا تحصیل نمایند. دوم آنکه مانند قوه باصره گیاه تاریکی را از روشنی تمیز می دهند و نبات بدستباری قوه مشخصه آنها بر گهای خود را بجائی که روشنائی زیادترست و از آن بیشتر بهر مند میتواند شد میگرداند. بنا بر این هر گاه بگوئیم که نباتات هم چشم بینا دارند راه اعراق نرفته ایم